



استادکار هنرمند محله طبرسی شمالی، با وجود مشکلات زندگی از ساختن سماورهایی با چهره فردوسی و کورش و دیگر بزرگان دست نمی کشد

این ها زیر خاکی نیستند

آن شدم، یکی از دوستانم گفت که می خواهی چه کار کنی؟ موضوع را برایش توضیح دادم و هم زمان با چند نفر از سماورسازهای دیگر مشورت کردم و همه گفتند که اگر توانایی و هنرش را داری، شک نکن و شروع کن. خلاصه اینکه ظرف مدت یک هفته آن سرتنوره تبدیل به سردیس یکی از بزرگان کردستان شد که عکسش را در کتابی دیده بودم. وقتی آن را بردم و به همان دوستم که مرا تشویق کرده بود، نشان دادم تعجب کرد و گفت که آن پیشنهاد از سر شوخی بوده و فکر نمی کرده که من اصلاً از پیشش بریبایم. آن زمان این قدر سرمایه نداشتم که بتوانم ورق بخرم و سماورهایی شبیه مجسمه بسازم. همین دوست سماورسازم گفت که من ورق می خرم و تو یکی برای من بساز و یکی هم برای خودت. دوتا سماور به شکل رستم قلم زدیم و این ها شدند اولین کارهای هنری جدی من.». سرآغ آن سماور را که می گیریم، تصویرش را نشانمان می دهد و می گوید: «پس از گذشت چند سال از ساخت آن، آقایی از سبزوار آمد و گفت که من این را برای دکور خانه ام می خواهم و رستم را خرید و با خودش برد. با همان پول دوباره ورق برنج خریدم و کار دیگری را دست گرفتم.». «

بدون استاد

هر چقدر سماور شکل رستمی که جلورویمان قرار گرفته و اراند از می کنیم، خیلی باورمان نمی شود این قلم زنی را کسی انجام داده باشد که هیچ استادی تا به حال بالای سرش نبوده است. وقتی می پرسیم که واقعا تا امروز هیچ استادی نداشته اید، پاسخ می دهد: «همان طور که گفتیم تا قبل از ساخت این مجسمه ها من فقط سماور ساده تولید می کردم. هیچ وقت پیش نیامده بود که قلم به دست بگیرم و بخواهم کارهای قلم زنی انجام بدهم. همه این چیزهایی که اینجامی بینید، کار خودم است و به مرور زمان و با تمرین و کار کردن مداوم به این مرحله رسیدم. وگرنه اصلاً خبری از استاد و کلاس درس و مشق و این حرف ها نبود.». «

را هم می زدم تا کار او تمام شود! بعد مدت زیادی شاگردی کردن سرانجام کار خودم را شروع کردم و تولیدی سماورم را راه انداختم. متأسفانه چرخ تولیدی آن طور که باید و شاید نچرخید و پس از پیش آمدن مشکلاتی، مجبور شدم که تعطیلش کنم. زندگی را با زن و بچه از صفر شروع کردم و این بار دیگر سرآغ سماورسازی نرفتم و وارد کار تأسیسات شدم تا دوازده، سیزده سال پیش که به خاطر شرایط جسمی دوباره سماورساز شدم.». «

وقتی شوخی خیلی جدی می شود

کارگاه ساخت و تعمیر سماور آقای حیدری دوباره راه می افتد. اما این بار یک تفاوت مهم با گذشته دارد. صحبت های یکی از دوستان استاد ابراهیم او را ترغیب می کند که سماورهایی با اشکال مختلف بسازد. او تعریف می کند: «وقتی که مجدد کار سماورسازی را راه انداختم، دیگر سرآغ تولیدی نرفتم و فقط کارهای کوچک را انجام می دادم. یک روز که رفته بودم به دوستان سماورساز قدیمی ام سر بزیم، یکی از همان ها گفت تو این قدری در این کار وارد هستی که بتوانی سماورهایی به شکل مجسمه بسازی. تا آن روز اصلاً چنین سماورهایی درست نکرده بودم. از بین لوازم یک سرتنوره پیدا کردم و در مغازه ام مشغول زور زدن و شکل دادن به

از تعمیرگاه موتور سیکلت به سماورسازی زندگی ابراهیم حیدری از سی و هشت سال پیش، زمانی که نوجوانی هفده ساله بوده، تا همین امروز با سماور و سماورسازی گره خورده و هر چند پنج، شش سالی بینشان جدایی می افتد، دوباره به هم می رسند. او درباره ورودش به این حرفه توضیح می دهد: «اوایل انقلاب، مدتی با برادرم در تعمیرگاه موتور سیکلتی کار می کردیم. آن موقع استادکارها با اخلاق و بددهن بودند و حتی دست بزن داشتند. بعد از کتک خوردن برادرم از صاحب تعمیرگاه، من خیلی ناراحت شدم و کلاً از آن کار بدم آمد. تا اینکه سر از یک کارگاه سماورسازی درآوردم. البته این را هم بگویم که در آنجا غیر از سماور چیزهای دیگری هم می ساختیم. والور، علاءالدین و هر چیز دیگری که به بازار می طلبید. چیزی نزدیک به بیست سال شاگردی کردم. آن زمان استادها فوت کوزه گری را یاد نمی دادند. یاد هست در خیابان میثم کار می کردم. زمانی که کار ساختن سماور به جایی می رسید که همان فوت کوزه گری استاد را می طلبید و من نباید یاد می گرفتم، صاحب کار صدایم می زد و یک حلب روغن پرآب دستم می داد و می گفت که بروم در مغازه این را هم بزن! من باید آنقدر آب



وقتی پرسان پرسان خودمان را به خانه و مغازه محمد ابراهیم حیدری، سماورساز با سابقه محله طبرسی شمالی رساندیم، هنوز چیزهایی را که درباره اش شنیده یا خوانده بودیم، خیلی باور نکرده بودیم. آقای حیدری همان اول بسم... دستمان را گرفت و از میان خرت و پرت های عتیقه ای که در طول سی، چهل سال جمع آوری کرده، ما را گذر داد تا به اتاق کارش برسیم. جایی که همان سماور دوونیم متری تصویر بزرگان که از همسایه ها تعریفش را شنیده بودیم، جا خوش کرده است. یک سماور عجیب و غریب دو دست لیتری که رویش چهره هایی منسوب به فردوسی و مولانا تا شاه عباس و نادر شاه حکاکی شده است. توضیحات چند دقیقه ای استاد ابراهیم سماورساز همه شک و تردیدهای ذهن ما را از بین برد و مقدمه گفتگوی دوساعته ما با او شد. گفتگو با مردی که بدون استاد، قلم زنی یاد گرفته است و حالا برای دل خودش با همه مشکلاتی که دارد، سماورهایی با تصویر بزرگان می سازد.